

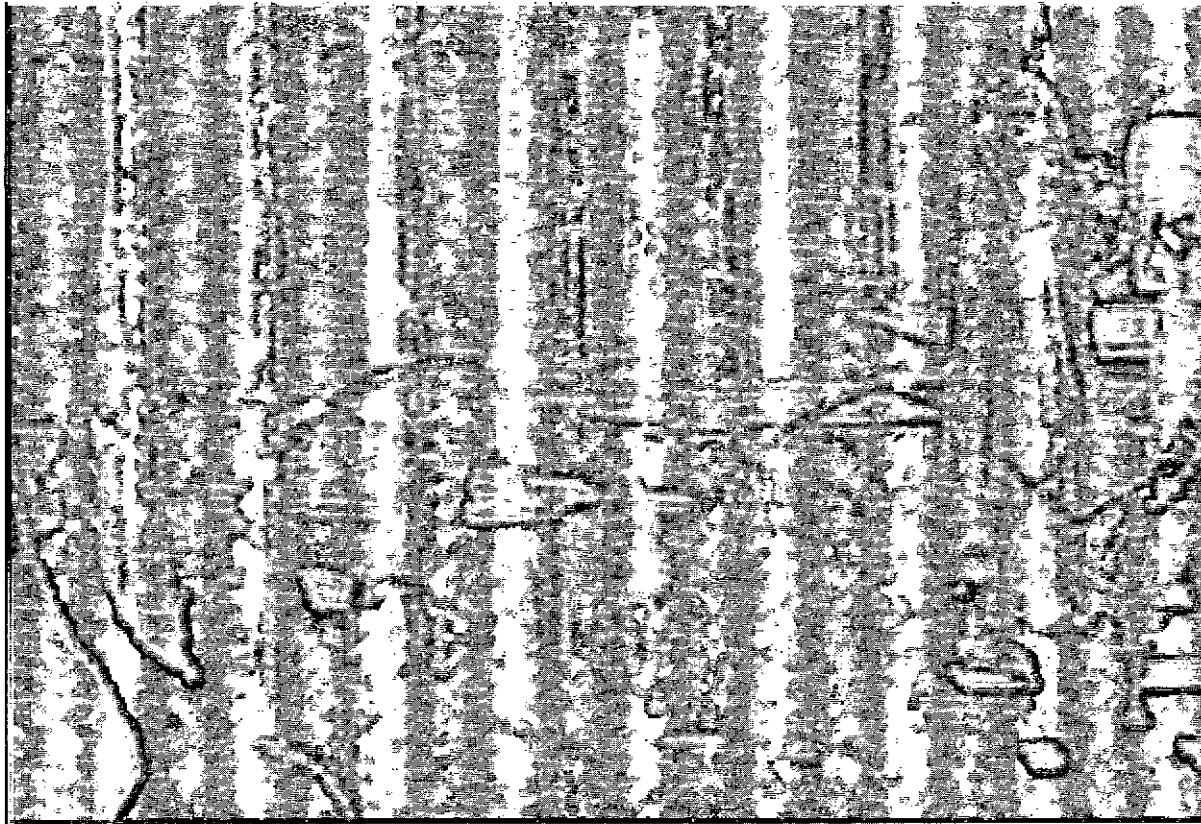


فرهنگ

حسن یارسانی

سیاست گذاری های فرهنگی در تئاتر

فرهیخته ارجمند، حسن یارسانی، متقد نامدار تئاتر، هنگام ارائه این مقاله به ماهنامه سوره اصرار داشتند که مطالب مندرج در آن را جهانی و عام بدانیم، یعنی مسائلی که منبلا به هنر تئاتر در عرصه امروز دنیااست. نیز اصرار ورزیدند که این مطلب با همین تیترو، نه کم و نه زیاد و بدون روتیترو، چاپ شود. با سپاس از ایشان، این مقاله خواندنی از نظر تان می گذرد:



است. از این رو، در هیچ دوره‌ای سراغ نداریم که سیاست‌گذاران دولتی که همواره فرهنگ را در چارچوب سیاست‌های روز تعریف و تبیین می‌کنند، برای مدتی طولانی به هنر نمایش، روی خوش نشان داده باشند. آن‌ها بیش‌تر کوشیده‌اند تئاتر را از مسیر اصلی منحرف سازند و یا آن‌که نهایتاً در تماشاخانه‌ها و سالن‌های تئاتر را ببندند. برخی نیز بسیار جاهلانه و عوامانه به قضیه نگرستاند و نمایش را صرفاً مخدری برای سرگرمی و سرخوشی یک یا دو ساعت تلقی کرده‌اند و بر آن بوده‌اند تا با حمایت و جایزه‌دهی، از چنین فرآورده‌هایی و تولیدکنندگان این فرآورده‌ها حمایت کنند. اما چرا تاکنون نتوانسته‌اند تئاتر را از بین ببرند و یا کاملاً به شکل یک‌سویه‌ای از محتوا و مضمون خویش تهی کنند؟

پاسخ به این پرسش، آن است که همه چیز به ماهیت خود تئاتر برمی‌گردد؛ تئاتر، جلوه‌های حوادث، موقعیت‌ها و آدم‌های زندگی را وارد طرح داستانی یا غیر داستانی یک متن می‌کند و سپس روی صحنه به اعلام و نمایش می‌گذارد. به دلیل همین رابطه جدایی‌ناپذیر با زندگی، هیچ ماب‌ازاء دیگری را که از خود زندگی به او الهام یا پیشنهاد نشده باشد، نمی‌پذیرد و اگر هم اجباراً برای مدتی بر آن تحمیل شود، سرانجام آن را پس می‌زند و به راه اصلی خویش می‌رود. این هنر الزاماً با خود زندگی از بین می‌رود، وقتی یکی از این دو پدیده باقی باشد، بقای آن دیگری هم قطعی و لازم می‌شود.

در کشورهایی که سال‌های متمادی با خفقان و استبداد اداره شده‌اند و فرصت‌های فرهنگی و هنری زیادی از انبواب جمعی این حوزه‌ها دریغ شده است، نمی‌توان چندان مطمئن بود که طی مدت کوتاهی جامعه از عارضه‌مندی‌های پیشین پالایش، منزه و تزکیه شود. لذا، مقوله آزادی بیان و آزادی‌های اجتماعی همواره با محدودیت و تردید همراه است و هنر تئاتر هم که می‌خواهد با زبان و حضوری زنده به انسان و زندگی بپردازد، از آسیب‌های احتمالی چنین وضعیتی برکنار نخواهد بود؛ مظاهر و نشانه‌های این محدودیت‌های فرهنگی را می‌توانیم در نمایش‌های بی‌محتوا و بی‌شکلی که روی صحنه هستند، شاهد باشیم که با هدف نوعی جای‌گزینی برای تئاتر اجازه اجرا و نمایش می‌گیرند.

یکی دیگر از سیاست‌گذاری‌ها برای براندازی تدریجی تئاتر،

در مجموعه هنر، از جمله تئاتر، همواره نوعی بازاندیشی حسبی، عاطفی و ذهنی نسبت به امور جاری و خود فرهنگ وجود دارد و می‌کوشد به کشف روابط نامتعارف و نوی در پدیده‌های عینی یا موضوعی جاری نائل آید و آن‌ها را به زیبایی نشان دهد. تئاتر، از این لحاظ، کنش‌زاترین هنر است، چون در برابر چشمان تماشاگران، آن‌چه را که وجود دارد، آسیب‌شناسی می‌کند و زمینه اندیشیدن را، به اشکال و حالات و موقعیت‌های مطلوب آن، فراهم می‌آورد.

تئاتر، علاوه بر آسیب‌شناسی امور، از جهات دیگری نیز به بالندگی و پویایی جامعه و فرهنگ یاری می‌رساند: زیبایی‌های رخ‌داده‌ها، حالات و موضوع‌های کمال‌یافته، زندگی‌بخش و حماسه‌آفرین را با شیوه‌ای نامتعارف و بدیع و با نگرشی قیاسی نشان می‌دهد. وقتی هم که ایستایی و بی‌معنایی انسان و زندگی موجود را نمایان می‌سازد باز به تعالی نهایی و غایی آن‌ها نظر دارد، به‌طوری که با آشنایی‌زدایی از ارزش‌های موجود نهایتاً به گونه‌ای شهودی، بسیاری از رمز و رازهای نادیده و نامکشوف انسان و زندگی را کشف و به شیوه‌ای استفرانی آشکار می‌کند.

تئاتر، «گزینهای» عمل می‌کند و از معنازاترین و کنش‌زاترین وجه فرهنگ بهره می‌گیرد. لذا جنبه‌های تناقض‌زا و پرسش‌انگیز فرهنگ را معمولاً به چالش می‌کشد و همواره به‌عنوان یک هنر زنده، پاسخ‌های معینی هم ارائه می‌دهد، یا آن‌که مخاطب را به پاسخ‌دهی یا بی‌پاسخ‌دهی وامی‌دارد.

این هنر برآیند روی کرد خاص، معین، عاطفی و جهت‌دار به موضوع، موقعیت و حوادث زندگی است و از این لحاظ حتی اگر مستقیماً به تحلیل امور نپردازد، و فقط آن را نشان دهد، باز به بیانی تلویحی و غیرمستقیم، تحلیل‌گر است. داده‌های فرهنگی تئاتر نامحدود است. این هنر به همه بسترهای فرهنگی نظر دارد و اساساً منشأ و مبنای آن، خود زندگی اجتماعی و دغدغه‌ها و به‌سرامده‌های انسان است. هر وقت هم که به قصه‌ها، داستان‌ها، اسطوره‌ها و افسانه‌های حوزه فرهنگ می‌پردازد با بازنمایی آن‌ها غایت‌مندی‌های والاتری را پی‌می‌گیرد.

تئاتر در کلیت خود همواره هنری مردمی بوده و به‌طور مستقیم یا تلویحی - حتی هنگامی که در ژانرهای کمیک، شادکردن و خندانند مردم را غایت قرار داده - آمیزه‌های سیاسی به‌همراه داشته

داده‌های فرهنگی تئاتر نامحدود است. این هنر به همه بسترهای فرهنگی نظر دارد و اساساً منشأ و مبنای آن، خود زندگی اجتماعی و دغدغه‌ها و به‌سرامده‌های انسان است

وجوه جامعه‌شناختی و فرهنگی تئاتر در اصل فراگیر و پرحاشیه است؛ جامعه را به بازیابی و بازاندیشی ارزش‌های انسانی خودش دعوت می‌کند و با بیان بصری، عینی و نمایشی به هویت و خویشنمایی آن یاری می‌رساند.



قائل شدن به نمونه‌های غیرتئاتری در هر دو حوزه متن و اجراست؛ در این رابطه، می‌توان به جای‌گزین کردن نمایش با «پرفورمانس» (Performance) اشاره کرد.

پرفورمانس، اجرایی صوری و صرفاً بصری است که اگر متنی هم برای آن نوشته شود، صرفاً کاربردی کلی و نظری برای نوعی چیدمان و شکل‌دهی زیبا در صحنه است و عوامل عمده نمایشی آن، نور، موسیقی، دکلمه، لباس و احیاناً دکور است. در این نوع نمایش، حیطه حرکات محدود است و حتی هنگام اجرای یک درون‌مایه عمیق، صرفاً به لایه سطحی و بیرونی متن و اجرا توجه نمی‌شود. روی‌کرد نویسنده نوشتار و کارگردان هم الزاماً سطحی و گذراست. به جز مواردی که هدف اجرای شاکلمند یک قطعه موسیقی است و خود موسیقی ضرورتاً تا حدی مضمون صحنه را تعمیق می‌بخشد، در بقیه موارد فقط صحنه و ترکیبی زیبا و آرایه‌ای مورد نظر است و اجرا به هیچ نوع تحلیل و ژرفاندیشی راه نمی‌دهد. علاوه بر پرفورمانس، «پلی‌شو» (Playshow) نیز قرینه و آفت مضاعف دیگری است که گاهی حتی ظاهراً در قالب اجرای یک نمایش‌نامه ارائه می‌شود. در پلی‌شو، کلی‌گرایی و به‌کارگیری گروهی آدم‌ها و میزانشن‌های جمعی و اغلب شلوغ کاربردی زیادی دارد و همین شلوغی‌ها بهانه‌ای برای گم‌شدن «شخصیت» پرسوناژهای اصلی متن می‌شود. به عبارتی، در پلی‌شو، حتی پرسوناژها هم کاربردی موضوعی دارند و مجریان می‌کوشند با استفاده از نور و موسیقی هم مخاطبان را فقط سرگرم کنند.

در نمایش‌واره‌های «پرفورمانس» و «پلی‌شو» اساس بر حادثه‌زدایی، کنش‌مندی و ژرفاندیشی و تحلیل عمیق نیست. ضمناً ساختار هر دو این نمایش‌واره‌ها «نمایشی» و متکی بر «جلوه‌افزایی» است. در نتیجه، این‌ها می‌توانند الگوهای مناسبی برای تقلید تئاتر و تحمیل سیاست‌های غیر هنری و حتی ضد هنری سیاست‌گذاران غیر فرهنگی باشند.

استفاده از ژانرهای نمایشی بی‌ربط به موضوعات، معضلات و دغدغه‌های جامعه در اصل کوشش برای تجمیل، تحمیل و تغفیل مردم است. وقتی شرایط نابه‌سامان اقتصادی گریبان‌گیر جامعه می‌شود و همه با تنگناها و نگرانی‌های معیشتی روبه‌رویند، استفاده مداوم از ژانر کم‌دی سبک بزن و یک‌کوب، نوعی تسکین موقت برای مردمی است که دائم رنج می‌برند و راهی برای نجات، پیش روی خود ندارند.

تئاتر، فرهنگ‌زاست، اما بنا به ماهیت هنری خویش نمی‌تواند بر اساس دستورالعمل‌های فرهنگی شکل بگیرد و متولیان غیر هنرمند داشته باشد. آن چه می‌تواند تئاتر را زنده نگه دارد احساس و اندیشه خود هنرمندان این هنر است.

روی‌کردهای فرهنگی مبنی بر این که به اقتضای یک حادثه، موضوع یا مناسبت خاص، نمایش‌نامه‌ای نوشته و سپس اجرا گردد، نشانه بیگانگی با هنر تئاتر است و می‌تواند نشان‌گر تجویز و حقه فریب‌کارانه اغراض غیر هنری و غیر انسانی برای هم‌ارز کردن تعریف و ماهیت این هنر با «کار ذهنی» هم‌تراز با «کار دستی» باشد که مثلاً هر آن چه اراده و سفارش می‌شود می‌تواند به تولید آن دست زد.

هر وقت سیاست‌های فرهنگی، حزبی، سیاسی و عقیدتی بر جامعه حاکم بوده چنین اتفاقاتی رخ داده است. در شوروی سابق بعد از روی کار آمدن استالین، مخصوصاً طی سال‌های بعد از ۱۹۳۰ حزب کمونیست آن زمان سیاست‌های فرهنگی و حزبی‌اش را بر هنر اعمال کرد و حتی دست به تصفیه، قلع‌وقمع، حبس و تبعید عده زیادی از هنرمندان و نویسندگان آن دوران زد. در دوره صدارت سناتور «مک‌کارتی» در آمریکا نیز با محاکمه و بازجویی هنرمندان و نویسندگان هالیوود سعی شد جلوی هر گونه افکار انسانی و ترقی‌خواهانه را، به بهانه جلوگیری از نفوذ و اشاعه کمونیسم، بگیرند و حتی «برتولت برشت» و برخی دیگر از نویسندگان را به محاکمه

کشاندند. مشابه همین حوادث در بسیاری از کشورهای دیگر نیز رخ داده و هم‌اکنون دولت‌ها به‌دلیل تاثیرگذاری عاطفی و ذهنی هنر نمایش بر جامعه، با اکراه و گاه با خصومت به آن می‌نگرند، زیرا تئاتر نیز همانند هنرهای دیگر، نگرهبان و حامی ارزش‌های انسانی و اجتماعی است. ارزش‌هایی که در اثر طبقاتی شدن جامعه در معرض بی‌اعتباری و نابودی‌اند، ماندن و بقای‌شان در جامعه به احقاق حق مظلومان و آسیب‌دیدگان از نظام سرمایه‌داری بستگی دارد و چون هنر الزاماً انسان را زنده، پویا، امیدوار و حق‌طلب می‌خواهد و بر روشن‌گری و دانایی و حفظ ارزش‌های انسانی تاکید می‌ورزد، لذا متولیان غیر فرهنگی و اقتدارطلب جامعه برای حفظ منافع خود می‌کوشند در مقاطع تاریک دوران‌های زندگی اجتماعی، این هنر را هم بی‌فروغ و خاموش نگاهدارند.

حتی اگر سیاست‌گذاران فرهنگی واقعاً خواهان بقا و رونق تئاتر باشند، باز چون اساساً همانند دقوله‌های دیگر فرهنگی، روی‌کردی ابزاری، کاربردی، مقطعی و مناسبتی به هنر دارند، نمی‌توانند سهم زیادی در احیاء و بالندگی آن داشته باشند. تئاتر در رابطه با مخاطبان خویش زنده‌ترین و حضوریت‌ترین مدیوم به‌شمار می‌رود، زیرا همانند سینما و ادبیات به ابزار ثانویه نوار فیلم یا صحیفه کتاب نیاز ندارد، بلکه به‌طور بی‌واسطه و در برابر مخاطبان و با حضور زنده خود را می‌نمایاند و پیام‌ها و داده‌های حسی، عاطفی و ذهنی را بلافاصله انتقال می‌دهد. ضمناً بسیج و جمع‌شدن دوسویه گروه اجرایی نمایش و مخاطبان و تشکیل یک گروه اجتماعی در محل نیز از فانکشن‌های (کارکردهای) فرهنگی و اجتماعی بسیار مهم هنر نمایش است. در نتیجه، اگر از آن برای اعتلای روحی مخاطب و بازخورد گزیننده‌ها و گزیننده‌های ارزشیابی‌شده انسانی و فرهنگی به مخاطب استفاده شود، سبب شکوفایی فرهنگی و توسعه مبانی عقیدتی و تربیتی جامعه می‌شود و نهایتاً به انسجام و تعامل اجتماعی می‌انجامد. وجوه جامعه‌شناختی و فرهنگی تئاتر در اصل فراگیر و پرحاشیه است؛ جامعه را به بازیابی و بازاندیشی ارزش‌های انسانی خودش دعوت می‌کند و با بیان بصری، عینی و نمایشی به هویت و خویشنمایی آن یاری می‌رساند.

در حقیقت، تئاتر یک گفتمان دیداری و شنیداری انسانی و فرهنگی غیر مستقیم و تا حدی مستقیم (در شیوه فاصله‌گذاری)، حضوری و پوزیتیویستی است که «چیستی» و «چرایی» رخ‌داده‌ها و موقعیت‌های عینی زندگی فردی و اجتماعی را با مکانیزم اثبات‌گراییه متکی بر عینیت و دراماتورژی، در شاکله‌ای منسجم و تحلیل‌پذیر و برای رسیدن به غایت‌ها و کمال‌طلبی‌ها و هویتی نوین و برتر، به بیانی شهودی نشان می‌دهد و به اثبات می‌رساند. اگر منظور از سیاست‌گذاری‌های فرهنگی، تاکید بیش‌تری بر شناسه‌ها و شاخصه‌های فرهنگی هنر نمایش باشد، باید گفت همین ویژگی‌ها نیز برآیند بویایی و بالندگی خود هنر نمایش است؛ یعنی نمایش یک بافت و الگوی فیزیکی و حجمی نیست که بتوان بخشی را برداشت و به جای آن، چیز دیگری چسباند و یا آویخت. تاکید اساسی هنر بر فرهنگ نیست، بلکه بر معنا و مضمون و عاطفه‌زایی و حس‌آمیزی و اندیشه‌ورزی خود هنر است که الزاماً فرهنگ‌زا هم هست. اگر هنر بتواند آزادانه و در فضای بدون ادبار و حقه‌ن سیاست و ایدئولوژی معینی به زیست متعالی‌اش ادامه دهد، خودش حتی سیاست و ایدئولوژی معینی را به‌طور خلاقانه و بر اساس مضمون، حادثه و موقعیت مورد نظر و در حد و اندازه و اقتضای خود اثر به همراه خواهد داشت. البته حاصل و برآیند این جوشش و خلاقیت با آن چه دیگران می‌اندیشند و بر اساس منافع خاصی ترویج آن را خواستارند، متفاوت و متناقض خواهد بود و این، به ماهیت خود هنر برمی‌گردد.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد حتی اگر تئاتر را برای مدت چند ساله‌ای از مسیر خود منحرف کنند، این هنر با ظرفیت و قابلیت مضاعفی نهایتاً به نفی نمایه قبلی خود برخواهد خاست. تاریخ

هنر الزاماً انسان را زنده، پویا، امیدوار و حوق طلب می‌خواهد و بر روشن‌گری و دانایی و حفظ ارزش‌های انسانی تأکید می‌ورزد

و هم‌زمان از آن حیات‌مندتر، دلالت‌گتر، حس‌آمیزتر، بصری‌تر و کنش‌زاتر است. هنر و فرهنگ، رابطه دوسویه‌ای با هم دارند و هر دو بر هم تأثیر می‌گذارند. معمولاً بخشی از دستاوردهای فرهنگی، حاصل رونق هنر و به همان نسبت هرگونه شکوفایی در حوزه هنر نیز برآیند محیط فرهنگی مناسب است.

گرچه فرهنگ و تئاتر رابطه دوسویه‌ای با هم دارند، اما هرگونه سیاست‌گذاری در این مورد الزاماً نیاز به تحلیل و ارزیابی جداگانه و اولیه‌ای از این دو موضوع دارد. فرهنگ و دستاوردهای عینی آن در جامعه از روندی صعودی، بالنده و سازنده برخوردارند. این مقوله ارتباط تنگاتنگی با میزان رشد جامعه و قرارگرفتن آن در

تئاتر نشان داده که هر دوره رکود، یک دوره باززایی و تحول‌زا را به‌دنبال داشته و حتی به شکل‌گیری سبک‌ها و شیوه‌ها و نگره‌های نوینی منجر شده است. دربند کردن هنر تئاتر به محبوس کردن یک انسان می‌ماند که البته انسان را می‌توان از پای درآورد، ولی هنر هرگز فناپذیر نیست.

همان بهتر که فرهنگ‌جویی و فرهنگ‌زایی هنر به کارکرد خود آن واگذار شود: هنر و هنرمند وقتی آزادانه به زندگی مردم نزدیک‌تر شوند، خودشان بن‌مایه‌های موضوعی و فرهنگی بسیار والایی برای ارزیابی و ارائه خواهند یافت. داعیه فرهنگ‌طلبی و حتی خود مقوله فرهنگ هم به علت کثیرالوجه‌بودنش گاهی با ایهامات و گمانه‌هایی همراه است؛ در خود فرهنگ، ما زیرمجموعه‌های موضوعی معینی مثل علوم اجتماعی و تربیتی داریم و حتی اگر موضوع را استقرائی بنگریم به بنیادهای عقیدتی و سیاسی هم می‌رسیم که گاهی هر گروه اجتماعی خاصی برای آن‌ها تعاریف و شاخصه‌های معینی قائل است که الزاماً با روی کرد دیگران همسان نیست؛ یعنی می‌شود حتی از این عنوان «سیاست‌گذاری‌های فرهنگی» در حوزه هنر و از جمله تئاتر نیز به نفع اغراض و عقاید خاص یک گروه سوءاستفاده کرد و در قالب گفتمان‌های فرهنگی به جنگ و مخاصمه با تئاتر دامن زد و همان‌طور که اشاره شد حداقل برای چند سال آن را به بیراهه، کژراهه و کورراه کشاند. پس موضوع سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در خصوص تئاتر نیز از ابتدا باید مورد بررسی و آسیب‌شناسی فرهنگی قرار بگیرد و مشخص شود متولیان و داعیان آن چه کسانی هستند. با طرح این موضوع به نتیجه می‌رسیم که تنها راه مطمئن آن است که هنرمندان شناخته‌شده و فرهیخته خود این هنر، سیاست‌گذاران فرهنگی آن باشند، ضمناً عنوان «سیاست‌گذاری‌های فرهنگی» نمی‌تواند یک گزاره کامل و کافی باشد و ضرورتاً تبیین و تعریف مضمون «سیاست‌گذاران فرهنگی» را هم اقتضا می‌کند و اساساً این گزاره دوم از گزاره اول بسیار مهم‌تر است، چون تخصص و دانایی را برای مجریان آن الزامی و حتی آن‌ها را ظاهراً برگزیدگان و متولیان فرهنگی معرفی می‌کند. لذا کسی که قرار است در این رابطه سیاست‌گذار باشد باید هم فرهنگ و هم هنر و هم هنرمند و نیز به‌طور اخص تئاتر را بشناسد. تنها آگاهی و شناخت و داشته‌های فرهنگی بسنده نمی‌کند، درک ویژگی‌ها و شاخصه‌های هنری تئاتر که فرهنگ‌زایی‌اش هم ناشی از آن است، بسی مهم‌تر و خاص‌تر از وجوه فرهنگی آن است.

فرهنگ عمدتاً با توسعه اقتصاد، هنر و ادبیات، فلسفه و بنیان‌های عقیدتی، سیاسی و زبان و آداب و رسوم جامعه متحول می‌شود. در جوامعی که هنر و فلسفه در آن کم‌رونق و منابع و مراکز اقتصادی هم در اختیار عده معینی است، همه چیز به تمرکز و یک‌قطبی‌شدن اقتصاد می‌انجامد. در نتیجه، تضاد طبقاتی بیش‌تر و حادث‌تر می‌شود و خود همین خطر بزرگی در ایجاد یک‌سویگی و ایستایی فرهنگی است، زیرا فلسفه و هنر و ادبیات تنها اهرم‌های موجود برای آسیب‌شناسی زندگی اجتماعی به‌شمار می‌روند. معمولاً در جوامعی که آزادی‌های سیاسی و فرهنگی بیش‌تری دارند، هنر و فلسفه و ادبیات از رشد و شکوفایی قابل توجهی برخوردارند و همین زمینه‌ای برای تحولات فرهنگی و اجتماعی شده است؛ در نتیجه، فرهنگ به‌طور نسبی هم‌ارز با اقتصاد پیش می‌رود و جامعه با آسیب‌های اجتماعی کم‌تری روبه‌رو می‌شود.

در این میان هنرمندی سهم معین و خاصی در تعالی فرهنگی جامعه دارد؛ تئاتر با نمایاندن همه جنبه‌های فراگیر یک واقعیت یا داستان، عملاً بنیان‌های فرهنگی جامعه را هم تحلیل و ارزیابی می‌کند و سپس داده‌های نو و تحول‌زایی به داشته‌های قبلی می‌افزاید؛ اما تئاتر یک دستورالعمل فرهنگی و تربیتی نیست، بلکه معطوف به یک ویژگی عمده و اساسی است که همه معنا و موجودیتش در آن خلاصه می‌شود: از جنس خود زندگی است



چرخه توسعه اقتصادی، علوم اجتماعی و ارتقاء شناسه‌ها و ترازهای مرتبط با معیارهای جهانی دارد. این اصل، مقوله فرهنگ را به شکل دوسویه‌ای به تمدن و پیشرفت‌های بشر ربط می‌دهد. در نتیجه، هرگونه توسعه در عرصه فرهنگ به شکوفایی و رونق تمدن و بالعکس، ارتقاء ترازها و معیارهای تمدن به خلاقیت‌ها و دستاوردهای نوین فرهنگی منجر می‌شود. آن‌چه معمولاً به هنر و فرهنگ آسیب می‌رساند آن است که سیاست‌گذاران فرهنگی معادله الزامی فوق‌را طور دیگری تحلیل می‌کنند؛ یعنی مقوله فرهنگ را بنا بر مصالح سیاسی، تابع هر کدام از زیرمجموعه‌های خود آن، از جمله دو میحث سیاست و مذهب می‌دانند تا بتوانند فرهنگ را در انقیاد نگه دارند. آن‌ها هنر و ادبیات را هم که جزو

تسری داده‌های فرهنگی هنر و ادبیات به مراتب بیش از داشته‌های خود فرهنگ است. در مواردی تمایز و گوناگونی فرهنگ‌های دو جامعه مانع تعامل فرهنگی آن‌ها می‌شود، اما با آن که ادبیات و هنر از جمله تئاتر کشورهای مختلف با هم هم‌سان و یکسان نیستند، چون تئاتر حتی هنگام ارائه اشکال متناقض و متفاوت از خود باز دارای جنبه‌های عاطفی عمیق و تاثیرگذار است، داده‌های فرهنگی‌اش به هر شکلی که باشد همواره برای مخاطبشان وجیه و پذیرفتنی است.

در بین همه زیرمجموعه‌های فرهنگ، هنر و ادبیات بیش از بقیه در انتقال فرهنگ موثر هستند. هنر تئاتر به علت گروهی‌بودنش عملاً با تشریح و تقسیم توان‌مندی‌ها و قابلیت‌ها به سرانجام می‌رسد، ضمناً تعامل، هم‌گرایی و همکاری، عوامل مؤثری در کیفیت اجرای آن به‌شمار می‌روند. از این‌رو، هنگام تمرین و اجرا در داخل خود گروه هم عملاً نوعی فرهنگ‌زایی و تعامل اجتماعی شکل می‌گیرد.

هنر، از جمله تئاتر، درون‌مایه فرهنگی‌اش را با روی کرد زیبایی‌شناختی ارائه می‌دهد که سبک و شیوه بیان هم‌الزاماً جزو آن به حساب می‌آید. این ویژگی تئاتر به حدی برجسته است که حتی هنگام نشان‌دادن زشت‌ترین حوادث و آدم‌ها تماشاگران را با ذهنیتی تحلیلی به رمز و رازها و پیچیدگی‌های واقعیت‌ها و خود زندگی، مجذوب و مفتون می‌سازد.

تئاتر با برخورداری از تنوع اجرایی «روی صحنه»، «خیابان» و در قالب تله‌تئاترهای «تلویزیون» و نیز به علت ارائه در زانرهای زیاد به موضوعات و موقعیت‌ها و رخ‌دادهای گوناگون و متفاوتی می‌پردازد و در حقیقت همه زیرمجموعه‌های دیگر «فرهنگ» را به‌کار می‌گیرد تا آن را به جامعه «بازخورد» دهد. این جامعیت فرهنگی تئاتر حتی به شکل متناقض و پارادوکس‌وری ممکن است رابطه اصلی فرهنگ و هنر را تغییر دهد و آن را وارونه کند، به‌طوری که مقوله فرهنگ را به تابع و زیرمجموعه خود تبدیل کند؛ یعنی تابعیت تئاتر از فرهنگ عملاً به پیروی فرهنگ از تئاتر بینجامد. این اتفاق مهم رابطه مستقیمی با میزان رونق تئاتر در جامعه دارد.

تئاتر باززایی فرهنگی را از طریق الگوسازی ممکن می‌سازد؛ یعنی همواره برای موضوع‌ها، حوادث و خود زندگی، قرینه‌های نوی می‌آفریند که حاصل ماهیت دیالکتیکی خود تئاتر است که به‌عنوان هنری کنش‌مند و کنش‌زا هرگز نمی‌تواند در موقعیتی بینابینی بماند و توقف کند. اگر موضوع و غایت‌ورزی آن از بیرون و توسط دیگران به آن دیکته شود، خاصیت خلاقانه الگوآفرینی آن زایل می‌شود و در محدوده الگوهای کهنه و تکراری، همه کارکردهای اجتماعی، فرهنگی و انسانی را از دست می‌دهد و حتی به ابزاری برای «بدل‌سازی فرهنگی» و ترویج بن‌مایه‌های سیاسی و ایدئولوژیک یک گروه خاص تبدیل می‌شود.

تئاتر برخلاف فلسفه، تاریخ و علوم اجتماعی که فقط کارکردی نظری و تحلیلی دارند، داده‌هایش را به صورت داستان یا با تصویرکردن یک موقعیت کنش‌مند به مخاطب ارائه می‌دهد؛ به عبارتی با شکل‌ها و انگاره‌های خود زندگی به انسان‌ها و حیات اجتماعی او مدد می‌رساند.

از آن‌جایی که تئاتر بین هنرمند و مخاطب همانند یک مدیوم عمل می‌کند، فقط ذهن هنرمند با مسائل درگیر نیست، بلکه مخاطب هم در تحلیل و شناخت همه چیز سهیم است. از این‌رو، صرفاً ناظر و شاهد به حساب نمی‌آید؛ او عملاً از لحاظ حسی و ذهنی با حوادث و رخ‌دادهای روی صحنه درگیر می‌شود و آن‌ها را تجربه می‌کند. در همان لحظات هم داده‌های فرهنگی، اجتماعی،

زیرمجموعه‌های فرهنگ به حساب می‌آیند، تابعی از مقوله‌های سیاست و مذهب به‌شمار می‌آیند؛ یعنی فقط یک راه برای هنر و ادبیات باقی می‌گذارند و آن هم تبعیت از خواسته‌هایی معین است. در چنین شرایطی سیاست‌گذاران حتی از این هم فراتر می‌روند و برای هنرمند تعریف خاصی قائل می‌شوند و با هنری که موجودیت آن‌ها را زیر سوال ببرد، به عناد برمی‌خیزند؛ چرا؟ چون از میان همه زیرمجموعه‌های فرهنگ، قوی‌ترین وجوه روشن‌گرانه، آگاهی‌دهنده و احیاءکننده ارزش‌های انسانی و اجتماعی از آن هنر و ادبیات است.

در میان هنرها، تئاتر به علت اجرای زنده و عینی و ارتباط نزدیک‌تر با جامعه از کارکرد دلالت‌گرانه زیادی برخوردار است، حتی این ظرفیت را دارد که مستقیماً و بی‌واسطه به موضوع‌های سیاسی و اجتماعی بپردازد و در رابطه با همین امور، در ذهن مخاطب به پی‌جویی «چرایی» و «چگونگی» قضیه دامن بزند. به عبارتی، با گره‌گشایی از حوادث و موقعیت‌ها آدم‌های روی صحنه، قرینه‌های هم‌سان آن‌ها در بیرون از سالن نمایش را نیز تحلیل‌پذیرتر و درک‌شدنی‌تر سازد.

هنر تابع هیچ‌کدام از دیگر زیرمجموعه‌های فرهنگ نیست، اما خودش با «خوداختیاری» می‌تواند به هر یک از این زیرمجموعه‌ها بپردازد. یعنی همه حوزه‌ها در بستر موضوعی‌اش قرار می‌گیرند، بی‌آن‌که خوداختیاری و خودانگیختگی آن دست‌خوش جبر و القای بیرونی یک موضوع واقع شود و همین مقوله «آزادی بیان» را برای هنر جزو شرایط بنیادین رشد و شکوفایی آن کرده است. تاثیرگذاری فرهنگ بر هنر و ادبیات در چنین چارچوبی، به روند سیال و خودجوش آن‌ها برمی‌گردد که زمینه انتخاب موضوع را به‌شکلی اختیاری و گزینه‌ای در باورهای هنرمند و نویسنده جای می‌دهد. وقتی این موضوع به صورت «سیاست‌گذاری‌های معین از بالا» و بنا به مقاصد صرفاً سیاسی انجام شود، چون برای پذیرش و ارتباط روحی و روانی هنرمند و نویسنده جایی باقی نمی‌گذارد، لذا هنر و ادبیات از آن روی برمی‌گردانند و حتی با آن به عتاب برمی‌خیزند، زیرا همان اصل مهم و اساسی آزادی بیان که قبلاً به آن اشاره شد، عملاً نقض و نادیده گرفته می‌شود. زیرمجموعه‌های دیگر فرهنگ مثل زبان، علوم تربیتی، جامعه‌شناسی، فلسفه و تاریخ در قیاس با هنر و ادبیات در معرض آسیب‌های بیش‌تری قرار دارند، چون ارتباط مستقیم آن‌ها با دو مقوله سیاست و ایدئولوژی زیادتر است و بی‌واسطه‌تر به این حوزه‌ها مربوط می‌شوند.

ویژگی عمده دیگری که ادبیات و هنر، از جمله تئاتر را از سایر زیرمجموعه‌های فرهنگ جدا و شاخص می‌سازد، این است که هنر و ادبیات وجوه علمی ندارند و تماماً بر خلاقیت و «خورد» و «بازخورد» هنرمندانه و آزادانه فرهنگ استوارند و از خاصیت باززایی فرهنگی، عاطفه‌ورزی و اندیشه‌ورزی برخوردارند. میزان فرهنگی‌زایی آن‌ها هم ارتباط مستقیمی دارد به این‌که آزادانه خلق شده باشند و تا چه حد هنرمند از نزدیک و عمیقاً با جامعه و فرآیندهای آن در ارتباط بوده و ضمناً قابلیت ذهنی او برای تحلیل و شناخت واقعیت‌های جامعه تا چه اندازه بوده‌باشد.

هنر و از جمله تئاتر در عواطف و احساسات ناب و متعالی انسان ریشه دارد و بخش عمده‌ای از معنا و دلالت‌گری آن نیز، همان‌طور که قبلاً اشاره شد به همین حقیقت برمی‌گردد؛ از این‌رو، صرفاً بر داده‌ها و داشته‌های مضمونی یا عاطفی متکی نیست، بلکه اساساً انتقال‌دهنده و تشدیدکننده خصایل و احساسات بشری هم هست؛ همین ویژگی سبب شده که فرهنگ‌زایی آن بسیار سریع‌تر از علوم تاریخ، فلسفه یا جامعه‌شناسی محقق شود و هر داده‌ای را با وجوه حس‌آمیز و نیز زیبایی‌شکل، ساختار و ریتم همراه کند.

هنر و ادبیات وجوه علمی ندارند و تماماً بر خلاقیت و «خورد» و «بازخورد» هنرمندانه و آزادانه فرهنگ استوارند و از خاصیت باززایی فرهنگی، عاطفه‌ورزی و اندیشه‌ورزی برخوردارند.

سیاسی، تاریخی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی نمایش به او منتقل می‌شود و همان‌طور که اشاره شد، خودش در شناخت و دریافت این داده‌ها سهیم است. از طرفی، تئاتر به زبان نشانه‌های بصری و مفهومی و دلالت‌گر با مخاطب سخن می‌گوید؛ آن‌چه روی صحنه رخ می‌دهد و شکل می‌گیرد، یک جهان هستی‌مند خاص است که کلیه اجزاء و عناصر آن از ابزار صحنه، دکور، نور و لباس و حتی کادر صحنه و نوع سالن تا دیالوگ‌ها و پرسوناژها و حرکات آن‌ها همگی بر اساس غایت‌مندی و دلالت‌گری، انتخاب و به کار گرفته شده‌اند و در خدمت القای درست و نهایی شده متن هستند. بنابراین، تئاتر داده‌های فرهنگی، اجتماعی و انسانی‌اش را با زبان واقعیت‌های عینی و آیه ارائه می‌دهد و با اجزای هر نمایش در حقیقت بخش تعالی یافته و غایت‌مندانهای از زندگی به شکل ثانویه و بازاندیشیده‌شده‌ای وجاهت و حقانیت نمایشی می‌یابد.

چنین دنیای هستی‌مندی را تنها خالق و آفریننده آن به‌خوبی می‌شناسد. در نتیجه، اوست که باید سیاست‌گذار فرهنگی تئاتر باشد. ضمناً همه تأکید این هنر هم بر داده‌های فرهنگی نیست، بلکه در درجه اول خلق زیبایی‌هاست و در این میان شیوه و بیان زیبایی ارائه‌امور، از زیبایی‌بودن خود موضوع مهم‌تر است. در هنر تئاتر فرهنگ‌زایی جنبه فرعی و غیر مستقیم قضیه است؛ زیرا قرار بر این نیست که نمایش‌نامه‌نویس و کارگردان حتماً سراغ موضوع زیبا بروند. کنش‌زایی و تعلیق‌زایی موضوعات زشت به‌مراتب پیش‌تر است. از این‌رو، وقتی از زیبایی در هنر و از جمله تئاتر سخن به میان می‌آید، منظور در درجه اول، زیبایی شیوه بیان آن است که هر چه نامتعارف‌تر، بدیع‌تر و پررمزورازتر باشد، نمایش در مرتبت والاتری قرار می‌گیرد.

سیاست‌گذاری «فرهنگ» حاصل داده‌های زیرمجموعه‌های آن است؛ خود فرهنگ یه تنهایی قائم به هیچ داده خاصی از خود نیست، بلکه صرفاً یک واژه است؛ یعنی در داشته‌های یک ملت از زبان، ادبیات، هنر، فلسفه، مذهب، تاریخ، علوم اجتماعی و تربیتی و از جمله فولکلور خلاصه می‌شود و البته میزان و چگونگی فرهنگ‌زایی این عوامل و عناصر نیز مورد نظر است و همین‌ها به «تراز فرهنگی» جامعه شکل می‌دهد. با توجه به این موضوع، عبارت «سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در تئاتر»، در عمل فقط دو معنا می‌تواند داشته باشد: اول این‌که منظور از آن هماهنگ و هم‌سو کردن و چهره فرهنگی تئاتر با سایر زیرمجموعه‌های فرهنگ باشد که مقوله‌های مردم‌شناسی و آداب و رسوم را هم دربرمی‌گیرد. حتی اگر از این منظر به آن بنگریم باید گفت چنانچه منظور، تعدیل و سوق‌دادن تحمیلی تئاتر به سوی یکی از این زیرمجموعه‌ها نباشد و اهدافی متعالی مثل بهره‌گیری از داده‌های هر کدام از این علوم برای ارتقاء ارزش‌ها و ویژگی‌های هنر نمایش در میان باشد، در آن صورت موضوع قابل تأمل و تعمق است. البته این را هم باید یادآور شد که خود تئاتر همواره از این زیرمجموعه‌های فرهنگی بهره می‌گیرد و اساساً بقاییش تا حد زیادی به آن‌ها بستگی دارد، اما حتی در چنین شرایطی باز الزاماً برای آن‌که جلو هرگونه اعمال نظر و انحراف گرفته شود، بهتر است خود هنرمندان حوزه تئاتر برای آن سیاست‌گذاری کنند.

معمولاً در رابطه با رشد و توسعه تئاتر، تأثیرات مثبت یا منفی سینما و تلویزیون را نباید نادیده گرفت. بقا و شکل‌گیری سینما را باید مدیون و مرهون هنر تئاتر دانست، اما سینما به علت تأثیرات عمیق‌تری که مخصوصاً بر افشار میانی و پایین جامعه دارد، بسیار فرهنگ‌زا و سمت‌وسودهنده‌تر است. در نتیجه، هرچه غنای هنری و محتوایی آن بیشتر باشد بر طیف بیش‌تری از مخاطبان تأثیر خواهد گذاشت که بخشی از آن‌ها نیز جزو مخاطبان تئاتر هستند.



در نتیجه، سینما می‌تواند سطح توقع فرهنگی و هنری را در جامعه ارتقاء بخشد و از این لحاظ به‌طور غیرمستقیم زمینه‌های رشد و ارتقاء هر چه پیش‌تر تئاتر را هم فراهم آورد. چنانچه سینما به فیلم‌های مبتدل و عوامانه میدان بدهد در آن صورت تأثیرات مخرب و جبران‌ناپذیری نیز بر فرهنگ جامعه و از جمله تئاتر خواهد گذاشت. بزرگ‌ترین آفت فرهنگی سینما و تئاتر، عوام‌زدگی و عوام‌گرایی است. در این میان تلویزیون نیز با دامن‌زدن به عوام‌پسندی، آسیب‌هایی جدی به تئاتر و سینما می‌زند. این مدیوم ارتباطی به دلیل رسانه‌ای‌بودنش همواره بر عموم مردم و سلائق عام تأکید دارد و سیاست‌گذاران آن می‌ترسند قدم و نگاهی فراتر داشته باشند. در این رابطه، آن‌چه به تئاتر مربوط می‌شود این است که در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی حوزه تئاتر، باید به سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در سینما و تلویزیون هم نظر داشت و بتوان آن‌ها را به نفع رشد و توسعه تئاتر آسیب‌شناسی کرد. ضمناً پرسش‌های مهم و قابل تأملی در این میان وجود دارد؛ از جمله آن‌که، آیا تئاتر باید هم‌ارز با فرهنگ جامعه پیش برود یا آن را ارتقاء بخشد؟... و اساساً با چه ابزار و سیاست فرهنگی می‌توان زمینه ارتقاء فرهنگی مخاطبان را فراهم کرد تا به آن‌ها تئاتری متعالی عرضه کرد؟

در ارتقاء سطح فرهنگ مخاطبان، علاوه بر خود هنر و ادبیات و نیز وسایل و ابزار اطلاع‌رسانی، مراکز آموزشی و تربیتی و علمی و آکادمیک نقش اساسی و محوری دارند. در نتیجه علاوه بر رابطه سینما و تلویزیون با تئاتر، عوامل و عناصر متعدد دیگری نیز در این حوزه قابل بررسی هستند؛ یعنی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در رابطه با تئاتر بسعیار پرده‌مانه است و به همه موارد فوق بستگی دارد. اما پاسخ به پرسش اول بسیار مهم‌تر است: هنر و از جمله تئاتر نباید هم‌ارز و هم‌سان با سطح فرهنگ جامعه پیش برود، در آن صورت موجودیت‌شان اضافی و غیرالزامی می‌شود؛ تئاتر باید ضرورتاً ارتقاءدهنده عاطفه‌ورزی و اندیشمندی انسان باشد و هم‌زمان هم‌چون اهرمی اساسی و بنیادین برای بالابردن «تراز فرهنگی» جامعه عمل کند. ■

چنانچه سینما به فیلم‌های مبتدل و عوامانه میدان بدهد در آن صورت تأثیرات مخرب و جبران‌ناپذیری نیز بر فرهنگ جامعه و از جمله تئاتر خواهد گذاشت